

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نياشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

عبد اللطيف صديقي للندري

سروده ذیل را در بستر بیماری زمانی سروده ام که تازه به کانادا آمده بودم و آن وقتی بود که نسبت به نامکمل بودن پروسیجر، از حقوق حقه ای که برای سایر مهاجرین مهیا بود، بهره ای نداشتم.

فرياد بیمار

طبيبي کو مرا تیمار سازد
غریبم، بی نوایم، بی دوایم
که از احوال زار من بپرسد
کسی از درد جانم نیست آگاه
مرا یک یار و غمخواری نباشد
شنو فریاد من تا آسمان ها
نباشد هیچگاهم آرامیدن
طبیعت با منش یاری ندارد
مرا باور چنانم بود اینجا
ندانستم که اینجا هم غریبم
درین کشور مهاجر عام باشد
نکردم خنده ای یکدم درین باغ
ز جسم زار من ناله بدر شد
الم بگرفته ام در استخوانم
کجا آرام گیرد این دل زار
همیشه درد و آه من فزون است
به غریت آشنا گشتم خدایا
نوای جان بی جانم چنین باد
شنو یارب مرا این شورو افغان
علاج این تن بیمار سازد
کجا باشد علاج درد هایم
نوای قلب بیمارم بپرسد
نمی دانم چه سازم با غم و آه
خبر گیر و پرستاری نباشد
ز درد و ناله ام برپا فغان ها
ز درد و ناله ها هر سو تپیدن
سر لطف و وفا داری ندارد
که دردم را کنند بهتر مداوا
اگر صد بار نالم کو طبیبم
مرا یک لمحہ کی آرام باشد
ندیدم جز گزندى اندرین راغ
تن پردرد من از بد بد تر شد
به لب آورده این اندوه جانم
چرا روید ز گلزار دلم خار
ز دردم بند از بندم برونست
به غم ها مبتلا گشتم خدایا
مرا شور شرر بارم چنین باد
که بس سوزنده باشد ناله جان

نباشم نـا امید از درگه تو
که باشد تا به فریادم دهد گوش
که باشد رشته جانم کند وا
تو لطفی کن ز درگهت بجانم
رهایم کن ز غم حاجت روا کن
نکردم طاعتی چندان به عمرم
خطا کردم ببخشا جرم ما را
کنم بر درگهت شور و نواها
خدایا زار و مسکین و فقیرم
دل و جان در غم دیدار باشد
همه درد از خدا باشد بدانم
به درد خویش می بینم صفائی
نهان باشد درو راز خدائی

لطیفا ناله از بیمار خیزد

ز قلب زار من بسیار خیزد